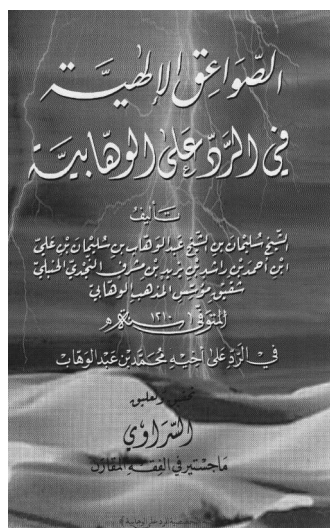


سلسله گزارش های از آثار اهل سنت در تفاسیر و روایات (۳)

گزارشی از کتاب

الصواعق الإلهية في الرد على الوهابية

* مهدی فرمانیان



در سال ۱۱۶۰ ق محمد بن عبدالوهاب با محمد بن سعود، رئیس درعیه، به توافق رسید که به خیال خویش بار دیگر توحید را به مسلمانان بیاموزند. این توافق سرآغاز فتواهای تکفیری محمد بن عبدالوهاب و قتل و غارت مسلمانان به دست آل سعود بود. این جنایات باعث بحث‌های فراوانی در میان مردم و عالمان منطقه شد. برخی از طرفداران محمد بن عبدالوهاب از برادر ایشان یعنی سلیمان بن عبدالوهاب (۱۲۰۸ ق) که قاضی شهر حریملاء بود، درباره فتاوی برادرش محمد بن عبدالوهاب سؤال می‌کردند. سلیمان بن عبدالوهاب، در سال ۱۱۶۷ ق در جواب یکی از سؤال‌کنندگان، به نقد افکار برادرش پرداخت و کتابی پرمحتوا و علمی در نقد فتاوی تکفیری برادرش محمد بن عبدالوهاب تحریر کرد که یکی از بهترین آثار ردیه بر آرا و افکار وهابیت است.

این کتاب با عناوین مختلفی در تذکره‌ها آمده است.^۱ گویا اسم اول آن «فصل الخطاب فی الرد علی محمد بن عبدالوهاب» بوده که به اشتباه بعضی خیال کرده‌اند

۱. مانند: حجة فصل الخطاب من کتاب رب الأرباب وحديث رسول الملك الوهاب، و کلام اولی الالباب فی ابطال مذهب محمد بن عبدالوهاب.

کتاب دیگری از سلیمان بن عبدالوهاب در نقد وهابیت است. اولین ناشران آن در هند نام آن را به *الصواعق الالهية في الرد على الوهابية* تغییر داده‌اند.

این کتاب اولین بار در ۱۳۰۶ ق در هند در مطبعة نخبة الأخبار به چاپ رسید. سپس در ۱۳۴۳ و ۱۴۰۶ ق در قاهره، سال ۱۳۹۷ ق در ترکیه و بارها در بیروت و جاهای دیگر به چاپ رسیده است. سلیمان بن عبدالوهاب کتاب خود را بدون فصل‌بندی نوشته است. مباحث همچون یک نامه است و تمام مطالب به هم مربوط است، اما مصححین مختلف کتاب برای فهم بهتر مطالب، هر کدام با توجه به مطالب کتاب و سلیقه خود، آن را فصل‌بندی کرده‌اند. به همین علت فصل‌بندی کتاب در چاپ‌های مختلف یکسان نیست. در این گزارش ترتیب مباحث نزدیک به فصل‌بندی این کتاب‌ها است. گزارش این کتاب از چاپ اول دار ذوالفقار بیروت، تصحیح سید سراوی، چاپ شده به سال ۱۹۹۸ م است که دارای ۲۶ فصل است و از روی نسخه چاپ ترکیه بازنویسی و تصحیح گردیده و پاورقی‌های تکمیلی خوبی به آن اضافه شده است. به نظر می‌رسد رایج‌ترین چاپ این کتاب نیز چاپ ترکیه است.^۱

◆ هدف از تألیف

سلیمان بن عبدالوهاب هدفش را از نگارش کتاب، امر به معروف و نهی از منکر بیان کرده و با استناد به آیه *﴿وَلْتَكُنْ مِنْكُمْ أُمَّةٌ يَدْعُونَ إِلَى الْخَيْرِ﴾*^۲ کار خود را نصیحت به محمد بن عبدالوهاب و طرف‌دارانش دانسته و با استناد به حدیث «لا يزال أمر هذه الأمة مستقيماً حتى تقوم الساعة»^۳ و امثال آن به صورت کنایه به برادرش محمد بن عبدالوهاب و طرف‌دارانش فهمانده که پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ تصریح کرده که امر این

۱. در نگارش این مقدمه از اثر تحقیقی جناب آقای محمد علی موحدی پور با عنوان معرفی کتاب *الصواعق الالهية* استفاده فراوانی شده است.

۲. سوره آل عمران، آیه ۱۰۴.

۳. صحیح بخاری، ج ۶، ص ۳۸۵، صحیح مسلم، ج ۱۹۲۲؛ مستدرک، ج ۳، ص ۶۱۷.

امت تا روز قیامت بر صراط مستقیم خواهد بود و هیچ انحراف بزرگی در فهم اسلام از سوی علمای اسلام پدیدار نخواهد شد، تا کسانی چون محمد بن عبدالوهابی بخواهند آن را مستقیم سازند و به امت اسلامی دوباره اسلام و توحید را بیاموزند. سلیمان بن عبدالوهاب از این حدیث این نکته را برداشت کرده که اجماع و اتفاق امت اسلام حجت است و چون امت بر شریعت توسل و شفاعت و مسائل مربوط به قبور اجماع دارد، پس امت در این زمینه خطا نکرده است و مخالفان اجماع باید در تفکر خود بازنگری کنند.

سلیمان بن عبدالوهاب در مقدمه کتاب این نکته را خاطر نشان می‌سازد که کسی می‌تواند امام مردم شود و فتوا دهد که جامع شرایط اجتهاد باشد؛ یعنی عالم به کتاب خدا و سنت رسول خدا باشد، ناسخ و منسوخ و متقدم و متأخر احکام را بداند و روایت صحیح از ضعیف، مرسل از مسند و متصل از منقطع را تمیز دهد. ایشان از ابن‌قیم جوزی نقل می‌کند: «روا نیست کسی به قرآن و سنت فتوا دهد، مگر آن که شرایط اجتهاد و تمام علوم مربوطه در او جمع باشد».

در این عبارات سلیمان بن عبدالوهاب به صورت غیر مستقیم به برادرش می‌گوید: با اینکه او شرایط اجتهاد را ندارد، چرا برای امت فتوا می‌دهد و مردم را به زحمت می‌اندازد. وی در ادامه تصریح می‌کند که برادرش مجتهد نیست و به این نکته ظریف اشاره می‌کند که:

امروزه مردم گرفتار کسانی شده‌اند که خود را به کتاب و سنت منتسب می‌کنند و می‌گویند گفتار خود را از آن دو گرفته‌ایم... اینان گفتار خود را به اهل علم عرضه نمی‌کنند و هر کس هم با فهم آنان مخالفت کرد، او را تکفیر می‌کنند. این در حالی است که به خدا سوگند این افراد یک‌دهم شرایط اجتهاد را هم ندارند. این فردی که یک‌دهم اجتهاد را ندارد، برای هیچ‌یک از افراد امت ارزشی قائل نیست و همه را جاهل یا کافر می‌داند. خدایا، ضال را هدایت کن و او را به جاده حق بازگردان. (ص ۳۷)

◆ تشبیه وهابیت به خوارج

سلیمان بن عبدالوهاب رفتار وهابیان را به خوارج تشبیه کرده و برای اثبات دیدگاه خود به سخنان ابن عباس و ابن عمر استناد جسته است. از ابن عباس نقل کرده که: «مثل خوارج نباشید که به جهت جهل و تأویل آیات قرآنی مربوط به مشرکین و اهل کتاب، خون مسلمانان را ریختند و اموال آنان را غارت کردند». از ابن عمر نیز نقل کرده: «خوارج شرورترین افرادند که آیات نازل شده درباره کفار را بر مسلمانان منطبق ساختند». ایشان با نقل چنین سخنانی، رفتار وهابیان را به خوارج تشبیه کرده و آنان را خوارج این عصر دانسته و در جواب گفتار و رفتار وهابیان به روایاتی استناد جسته و از پیامبر ﷺ نقل کرده است که فرموده: «من مأمور شده‌ام به جنگیدن با مردم، تا زمانی که شهادتین بگویند». و بر همین احادیث است که امت اجماع دارد هر کس شهادتین را بر زبان جاری کند، احکام اسلام بر او جاری می‌شود. (ص ۴۱)

به عقیده سلیمان، وقتی مسلمانان تمام احکام اسلام را انجام می‌دهند، به چه دلیلی کافر شمرده می‌شوند؟ و از وهابیان می‌پرسد: که شرک مسلمانان را از کجا به دست آورده‌اند؟ می‌گوید: اگر استنباط خودشان است، امثال آنان که مجتهد نیستند و نمی‌توانند استنباطی بر خلاف اجماع و اتفاق امت کنند و اجتهاد فرد مجتهد در مقابل اجماع امت هم حجت نیست. ثانیاً، کسی که مقلد است، چگونه به خود اجازه می‌دهد که بر خلاف اجماع فتوا دهد و حکم به کفر مسلمانان کند؟ پس کفر مسلمانان را از کجا آورده‌اید؟ اگر بگویند مسلمانان مشرک شده‌اند و لذا کافرند، جواب گوییم: شرک انواعی دارد و شامل شرک کوچک و بزرگ است. برخی از شرک‌ها باعث خروج از اسلام می‌شود، اما برخی از شرک‌ها موجب خروج از اسلام نمی‌شود. ما هم قبول داریم که قرآن فرموده: ﴿لَیْسَ اَشْرَکَتْ لَیْحَبَطُنَّ عَمَلُکَ﴾،^۱ ولی چرا مسلمانی که شهادتین را بر زبان جاری ساخته و تمام احکام اسلام را انجام داده، اگر غیبی را بخواند یا میتی را صدا زند یا نذری برای میت کند و یا ذبحی برای آن کند و یا قبری را مسح کند و یا مقداری از خاک آن را بردارد، مشرک به شرک اکبر شده است، و اگر

۱. سوره زمر، آیه ۶۵.

بگویند این استنباط ماست، گوییم: اولاً شما مجتهد مسلم نیستید. ثانیاً، اگر این برداشت را مجتهد مسلمی هم داشت، حتی عمل به فهم شخصی مجتهد مسلم در صورت تعارض آن با اجماع امت، واجب نیست. (ص ۴۴)

◆ بهره‌گیری از سخنان ابن تیمیه و ابن قیم در نقد وهابیان

سلیمان بن عبدالوهاب بحث خود را این گونه ادامه می‌دهد که:

اگر بگویند این سخن ما نیست، بلکه بنابه گفتار ابن تیمیه و ابن قیم این فرد مشرک است، جواب می‌دهیم: سخن شما درست است، اما ابن تیمیه نفرموده که این فرد از اسلام خارج می‌شود و این اعمال باعث شرک اکبر و خروج از اسلام است. در سخنان این دو مطالبی وجود دارد که دلالت دارد این دو این اعمال را شرک اصغر می‌دانند و آنان تصریح نکرده‌اند که هرکس از غیر خدا طلب کند، و برای غیر خدا ذبح کند، مرتد می‌شود. این برداشت شخصی شما از سخنان این دو عالم است. شما پا را از این هم فراتر نهاده‌اید و گفته‌اید: هر کس این افراد (متوسلین به اولیای الهی) را تکفیر نکند، او هم کافر است. چگونه به خود جرئت می‌دهید که این سخنان را بر زبان جاری کنید؛ درحالی که علمای اسلام در طول تاریخ این اعمال را از مسلمانان می‌دیدند، ولی حکم ارتداد را بر آنان جاری نمی‌کردند و آنان را مسلمان می‌شمردند. ابن تیمیه و ابن قیم تصریح کرده‌اند که این امور موجب ارتداد نمی‌شود و حتی اعمالی بدتر از این امور در میان برخی مسلمانان یافت می‌شود ولی مرتد محسوب نمی‌شوند. (ص ۴۷)

سلیمان بن عبدالوهاب در ادامه به برخی از عبارات و جملات ابن تیمیه استناد کرده که از این عبارات مسلمان بودن انجام دهندگان چنین کارهایی به دست می‌آید. ابن تیمیه می‌گوید: «اگر مسلمانی برای غیر خدا نذر کرد، عمل به این نذر واجب نیست و می‌تواند به جای آن صدقه دهد».

این عبارت می‌رساند که وی نذرکننده را هنوز مسلمان می‌داند، زیرا اگر نظر او مثل نظر شما بود، باید فرمان به قتل نذرکننده می‌داد، نه حکم به صدقه دادن. دیگر آن که مطابق روایات نبوی، صدقه از کافر پذیرفته نمی‌شود و حکم کردن ابن تیمیه به دادن صدقه، نشان از آن دارد که او اگر چه نذر برای غیر خدا را شرک می‌داند، اما نذرکننده را مرتد نمی‌داند و او را از اسلام خارج نمی‌کند. ابن قیم جوزی هم در کتابش، نذر برای غیر خدا را در فصل شرک اصغر آورده و ذبح برای اولیای الهی را از محرّمات دانسته است، نه از مکفّرات. همچنین ابن تیمیه، ذبح برای اولیای الهی را از محرّماتی که صاحبش لعن شده، دانسته است. (ص ۵۲)

ایشان در ادامه به این نکته ظریف اشاره می‌کند که برادرش محمد بن عبدالوهاب محکّمات سخنان ابن تیمیه و ابن قیم را رها کرده و به متشابهات ابن تیمیه تمسک جسته و برخی از این جملات متشابه را آورده است.

◆ مذهب حنابله در تبرک و طواف قبور

سلیمان بن عبدالوهاب تصریح می‌کند: برخی از بزرگان حنابله این امور را مکروه و بعضی آن را حرام می‌دانند، اما هیچ‌یک از آنان مرتکبان این اعمال را مرتد معرفی نکرده‌اند، بر خلاف شما که همه را مرتد دانسته‌اید. این مسئله در کتاب جنائز در فصل دفن و زیارت میت آمده است. اگر بخواهی می‌توانی به کتاب فروع و کتاب اقناع و امثال آن از کتب فقهی مراجعه کنی و اگر صاحبان این کتاب‌ها را هم کافر می‌دانی، بدان که این مؤلفان، مذهب احمد بن حنبل و علمای حنبلی را در این زمینه نقل کرده‌اند. این اموری که شما آنها را از مصادیق کفر جلی می‌دانید، هیچ‌کس قبل از شما از مصادیق کفر جلی و کفر اکبر ندانسته، بلکه برخی از علما آن را از مصادیق شرک، برخی دیگر از محرّمات و بعضی هم از مکروهات دانسته‌اند، اما هیچ‌کس فاعل این امور را مرتد ندانسته است. روش شما مثل روش عبدالملک بن مروان است که به فرزندش گفت: مردم را به اطاعت خود درآور و هر کس قبول نکرد، سر از تنش جدا کن. (ص ۵۶ و ص ۱۱۳)

◆ اسلام و کفر

سلیمان بن عبدالوهاب در ادامه به اصلی بسیار مهم در باب کفر و تکفیر اشاره کرده و گفته: گاهی کفر و اسلام با هم در یک فرد یا گروهی جمع می‌شود؛ یعنی در عین حال که مسلمان است، کافر هم محسوب می‌شود. اگر کسی به این نکته ظریف و کلیدی در فهم دین توجه نکند، به سرعت دیگران را به ارتداد و خروج همه جانبه از اسلام متهم می‌سازد و حکم به قتل آنان می‌دهد؛ درحالی‌که آن فرد به جهت کفرش کافر است، اما به سبب اسلامش نمی‌توان حکم به قتلش داد و باید با او مثل مسلمان رفتار کرد.

آن‌گاه سلیمان بن عبدالوهاب از گروه‌هایی نام می‌برد که در عین داشتن اعتقادات کفر آمیز، مسلمان شمرده می‌شدند:

۱. خوارج

به عقیده سلیمان بن عبدالوهاب برای نمونه از خوارج می‌توان نام برد که پیامبر ﷺ درباره آنان امر به قتال کرد و فرمود که آنان از اسلام خارج می‌شوند؛ چنان‌که تیر از کمان خارج می‌شود.^۱ این گروه بلاد خود را بلاد ایمان، و بلاد مسلمین را بلاد کفر می‌دانستند و خیال می‌کردند صحابه بزرگ مثل امام علی و ابن عباس قرآن را نمی‌فهمند و فقط آنان هستند که قرآن را می‌فهمند و با وجود این کفر صریح که در روایات پیامبر ﷺ آمده است، صحابه آنان را کافر ندانستند و با آنان همچون مسلمان برخورد کردند. این تیمیه نیز می‌گوید: هیچ یک از صحابه خوارج را تکفیر نکردند. (ص ۵۹)

بنابراین ما باید از صحابه پیامبریم و در تکفیر دیگران تعجیل نورزیم و از تکفیر کسانی که ادعای اسلام دارند، پرهیزیم. روش وهابیان روش حضرت علی رضی الله عنه و دیگر صحابه نیست؛ اما اگر بررسی که چرا امام علی رضی الله عنه غالیان را به قتل رساند و چرا اهل رده کشته شدند، جواب آن است که کفر غالیان کفر صریح بود؛ زیرا آنان با لفظ خدا از علی یاد می‌کردند و او را خدا می‌پنداشتند که کفر صریح بود. دلیل کفر اهل رده

۱. صحیح مسلم، کتاب الزکاة، باب الخوارج، ح ۱۰۶۸.

هم این بود که به صراحت از اسلام خارج شدند. عده‌ای به بت‌پرستی سابق خود بازگشتند و عده‌ای نبوت مسیلمه کذاب و برخی دیگر نبوت طلیحه اسدی و تعدادی نبوت سجاج را پذیرفتند و صراحتاً به انکار پیامبری رسول اسلام پرداختند، اما با آن عده‌ای که زکات ندادند، از باب اهل بغی قتال شد و در همان زمان صحابه این مطلب مسجل شد که اسارت زنان و فرزندان مرتدین نیز جایز نیست؛ کاری که محمد بن عبدالوهاب بر خلاف اجماع صحابه انجام داد. طرفداران محمد بن عبدالوهاب کسانی را می‌کشند که عقاید آنان عقاید اهل سنت و جماعت است و از فرقه ناجیه محسوب می‌شوند. (ص ۶۴)

۲. قدریه، معتزله و مرجئه

سلیمان بن عبدالوهاب فرقه قدریه را یکی دیگر از فرقه‌های جامع میان کفر و اسلام می‌داند و می‌نویسد:

گاه قدریه به کسانی اطلاق می‌شود که اختیاری محض‌اند و معتقدند خود انسان طاعات و معاصی را می‌آفرینند. از این رو انسان را مثل خدا خالق می‌دانند. گاه قدریه به کسانی اطلاق می‌شود که جبری محض‌اند و معتقدند معاصی را هم خدا می‌آفریند و تمام معاصی را به خدا نسبت می‌دهند. هر دو تفکر کفرآمیز است و این تفکرات از زمان صحابه شروع شد. صحابه کفرآمیز بودن این عقاید را بیان می‌کردند، اما آنان را تکفیر نمی‌کردند و قتل آنان را اجازه نمی‌دادند و احکام مرتدین را بر آنان جاری نمی‌کردند. اگر کسی از آنان از دنیا می‌رفت و یا کشته می‌شد، او را غسل می‌دادند، کفن می‌کردند و در قبرستان مسلمانان به خاک می‌سپردند.

معتزله و مرجئه هم عقاید کفرآمیز زیادی داشته‌اند که علماء از کتاب و سنت کفرآمیز بودن عقاید آنان را اثبات می‌کردند، اما آنان را تکفیر نمی‌کردند و احکام مرتد بر آنان جاری نمی‌ساختند، بلکه تمام احکام اسلام را از قبیل ارث، ازدواج، دفن و امثال آن را بر آنان

جاری می‌ساختند. بنابراین فرق است میان عقاید کفرآمیز داشتن، و تکفیر شدن.

مرجئه نیز گروهی بودند که اعتقاد داشتند هر کس اقرار به شهادتین کند، مؤمن کامل است، اگرچه هیچ عملی در طول عمرش انجام ندهد. بزرگان اسلامی کفر آنان را بیان کردند، اما آنان را تکفیر نکردند و بلاد مرجئه را بلاد کفر و بلاد حربی نشمردند. (ص ۷۲)

۳. جهمیه

در همان قرون نخستین، فرقه فرعونیه جهمیه به وجود آمد که جامع تمام کفریات بود. آنان معتقد بودند که بر عرش، خدایی نیست. منکر صفات خدا بودند و اعتقاد داشتند که پیامبر به معراج نرفته است. کفریات آنان فراوان است و علمای اسلام آنان را فاسق، بدعت‌گذار و کافرتر از فرقه‌های قبلی معرفی کردند، اما احکام مرتدان را بر آنان جاری نداشتند. دو تن از بزرگان آنان (جهم بن صفوان و جعد بن درهم) را به دار آویختند، اما پس از قتل، آنان را غسل دادند و در قبرستان مسلمانان به خاک سپردند و تمام احکام اسلامی را بر آنان جاری ساختند، ولی طرفداران محمد بن عبدالوهاب احکام مرتدین را بر کسانی جاری می‌کنند که حتی به یک‌دهم از عقاید این فرقه‌ها قائل نیستند. سلیمان بن عبدالوهاب در پایان متذکر می‌شود که بیشتر آنچه را من درباره این فرقه‌ها گفتم، نظرها و دیدگاه‌های ابن تیمیه و ابن قیم بود. (ص ۷۵)

۱۹۲

◆ مذهب ابن تیمیه و ابن قیم در عدم تکفیر فرق مبتدعه

سلیمان بن عبدالوهاب در موارد متعدد به سخنان ابن تیمیه و ابن قیم استناد کرده است؛ زیرا محمد بن عبدالوهاب در عالم اسلام فقط آنان را می‌شناسد و کلام ایشان را قبول دارد. سلیمان از ابن تیمیه نقل می‌کند که امام احمد بن حنبل خوارج، مرجئه و قدریه را تکفیر نمی‌کرد و فقط تکفیر جهمیه از ایشان نقل شده، اما از آنان به‌عنوان مسلمان یاد کرده و پشت سر معتقدان فرقه جهمیه نماز می‌خواند. ابن تیمیه تصریح کرده که اگر مسلمانی به سبب تأویل گرفتار بدعت شده است، کافر نمی‌شود؛ هر چند

مباحث
تکفیر

مردم را به این بدعت هم فراخواند. بنابراین ۷۲ فرقه از مسلمانان گرفتار بدعت و کفرند، اما به اجماع صحابه و ائمه اربعه، از امت اسلامی خارج نیستند. (ص ۷۶)
ابن قیم جوزی هم با تقسیم‌بندی پیروان فرقه مبتدعه نظیر خوارج، قدریه، جهمیه، رافضه، معتزله و غلات مرجئه می‌نویسد:

گاهی عمل به بدعت، به سبب تقلید است که شهادت چنین فردی مقبول و صاحبش فاسق نیست و چنین کسی حکم مستضعف را دارد. گاهی توانایی پرسش دارد، اما گرفتار دنیاست. این گروه فاسق‌اند و شهادتش هم پذیرفته نیست. گروه سوم در جستجوی حق است و حق را یافته است، اما لجاجت می‌کند و حق را نمی‌پذیرد. حداقل حکم این‌گونه افراد، فسق است و کفرش محل اجتهاد است، اما ائمه اهل سنت، این افراد را هم تکفیر نکرده‌اند.

سلیمان بن عبدالوهاب بعد از بیان سخنان ابن‌قیم، به این نکته ظریف اشاره دارد که اگر از نظر وهابیان عمل مسلمانان کفر است و نپذیرفتن حق هم به سبب لجاجت است، باز هم به تصریح ائمه اهل سنت، ما حق نداریم آن فرد را کافر بدانیم و حکم به قتلش دهیم. (ص ۷۸) سلیمان در ادامه می‌نویسد:

آنچه از سلف به دست می‌آید، این است که فرق است میان تکفیر به صورت عام و مطلق، و تکفیر شخص معین. سلف تکفیر به صورت عام را هزاران بار بیان کرده‌اند، اما از تکفیر فرد خاص به شدت پرهیز کرده و به ندرت حکم به تکفیر کرده‌اند. (ص ۸۷)

اما شما وهابیان میزان کفر مردم را مخالفت با خودتان قرار داده‌اید و میزان اسلام افراد را موافقت با خودتان می‌دانید. وی از ابن‌قیم نیز نقل می‌کند که دو موضوع مردم را از کفر نجات می‌دهد: جهل و تأویل. (ص ۹۰)

سلیمان بر این نکته تأکید می‌کند که امام احمد بن حنبل، جهمیه را تکفیر می‌کرد، اما هیچ‌یک از بزرگان جهمیه را به اسم و عنوان تکفیر نمی‌کرد و اگر بزرگی از جهمیه به قتل رسیده، نه به سبب کفرشان، بلکه به دلیل ضررشان به جامعه اسلامی بوده است؛ زیرا بعد از قتل جهم بن صفوان و جعد بن درهم، اینان را غسل دادند و بر آنان نماز

خواندند و در قبرستان مسلمانان دفن کردند. پس قتل اینان برای دفع ضرر بود، نه به جهت حرف‌های کفرآمیزشان. احمد بن حنبل بسیاری از آرا و افکار معتزله را کفر می‌دانست، اما پشت سر معتزلیانی مثل مأمون و واثق نماز می‌خواند. بر آنان ترحم می‌کرد و برای ایشان استغفار می‌کرد و می‌فرمود: «اگرچه معتزله تکذیب‌کننده بسیاری از عقاید اسلامی‌اند، اما اینان تکذیب‌کننده رسول خدا و یا منکر اسلام نیستند و تأویل فاسد، آنان را به سوی خطا سوق داده است و یا تقلید، سبب این افکار است. (ص ۹۶)

سلیمان بن عبدالوهاب در اینجا جمله جالبی بیان می‌دارد که آیا فقط شما توانستید حجت را بر مردم تمام کنید و دیگران نتوانستند؟ و شما کاری کردید که بزرگان اهل سنت نتوانستند انجام دهند؟ یا آنان هم حجت را تمام کردند، ولی مثل شما سریع کفر شخص معین را اعلام نمی‌کردند.

وی با استناد به سخنان طرفداران محمد بن عبدالوهاب ثابت می‌کند که ایمان و کفر در یک نفر قابل جمع است، اما ما حق نداریم به سبب سخنان کفرآمیز یک فرد و یا به جهت تقلید مسلمان از تفکر کفرآلود، او را تکفیر کنیم و او را به قتل رسانیم و مال و اموال و زن و فرزندش را غنیمت جنگی برای خود بدانیم.

◆ جمع میان ایمان و نفاق

سلیمان بن عبدالوهاب در فصل بعدی خواننده را به این نکته توجه می‌دهد که از قرآن و سیره و سنت رسول خدا این مطلب به دست می‌آید که ایمان و نفاق در یک نفر قابل جمع است: «هُم لِّلْكَفْرِ يَوْمٍدٍ أَقْرَبُ مِنْهُمْ لِّلْإِيمَانِ»^۱. ابن تیمیه گفته:

می‌شود در قلب مسلمانی هم مقداری ایمان، هم مقداری کفر و هم مقداری نفاق باشد و این فرد مسلمان است، به شرط آن که کفرش او را تماماً از اسلام خارج نکند؛ زیرا پیامبر با عبدالله بن ابی که مشهورترین منافق مدینه بود، معامله مسلمان کرد و تمام حقوق

۱. سوره آل عمران، آیه ۱۶۷.

اسلامی را بر او مترتب می‌ساخت. پیامبر فرمودند که هر کس شهادتین را بگوید، خونش محترم است، حتی اگر این شهادتین منافقانه باشد باز حقن دماء می‌آورد. (ص ۱۰۵-۱۰۹)

در ادامه سلیمان بن عبدالوهاب برای چندمین بار به خواننده تذکر می‌دهد که برادرش مجتهد مسلم نیست و شرایط اجتهاد در او وجود ندارد. لذا استنباط افرادی مثل محمد بن عبدالوهاب اعتباری ندارد و نباید حکام بر اساس آن عملی را انجام دهند. (ص ۱۱۱)

شیخ سلیمان بن عبدالوهاب در بخش بعدی کتاب خود به اصل دیگری برای منع تکفیر مسلمانان اشاره می‌کند و می‌نویسد: یکی از ادله ناصواب بودن عقیده وهابیان این است که پیامبر ﷺ فرمود: «تدرء الحدود بالشبهات»^۱ و نووی در شرح آن می‌فرماید که هر کس از اهل بدعت از فرق اسلامی به سبب استناد به آیه یا روایتی، امر بر آن ملتبس شد، محکوم به کفر نمی‌شود و این همان چیزی است که ابن تیمیة هم پذیرفته است.

سلیمان در ادامه به طرف‌داران محمد بن عبدالوهاب می‌گوید:

آیا باز هم خیال می‌کنید صدا زدن غائب کفر اکبر است، ولی ائمه اسلام آن را نفهمیدند و فقط شما فهمیدید؟! آیا خیال می‌کنید به صرف بیان عقیده خود برای مخالف، حجت بر آنان تمام شد و چون حجت را - یعنی حرف شما را شنیدند - تمام کردید و نپذیرفتند، باید آنان را به قتل رسانید؟ (ص ۱۱۸)

◆ روایاتی در نقد افکار وهابیان

مؤلف کتاب الصواعق الالهیه در ادامه به تعدادی از روایات نبوی استناد جسته که می‌توان در ردّ و نقد افکار وهابیان از آنها استفاده کرد. در صحیح بخاری آمده است که پیامبر ﷺ فرمود: «ولا يزال أمر هذه الأمة مستقیماً حتّی تقوم الساعة»^۲.

۱. صحیح مسلم، ج ۱۰۹۹.

۲. صحیح بخاری، ج ۱، ص ۴۶، کتاب العلم.

این حدیث نشان می‌دهد که امت اسلام هیچ‌گاه به بلاد شرک و کفر تبدیل نخواهد شد؛ درحالی‌که شما می‌گویید تمام بلاد مسلمانان را شرک و کفر اکبر فراگرفته است. اگر بگویید پیامبر فرموده: امت من به ۷۳ فرقه تقسیم می‌شوند که فقط یکی اهل نجات و فرقه ناجیه است، جواب گوییم: اتفاقاً این روایت مؤید سخن ماست که نشان می‌دهد اگرچه بیشتر از هفتاد فرقه از فرقه‌های اسلام بدعت‌گذارند و در آتش، اما از امت اسلام خارج نمی‌شوند و امت محمد محسوب می‌شوند. آیا مگر ظالمان از امت اسلام به جهنم نمی‌روند؛ درحالی‌که قطعاً مسلمان محسوب می‌شوند. پس صرف اهل جهنم بودن، دلیل بر مسلمان نبودن در این دنیا نیست. (ص ۱۳۱)

از پیامبر ﷺ نیز روایت شده که فرمود: «رأس الکفر نحو المشرق»^۱.

و فرمود: «الإیمان الیہانی و الفتنة من ہاہنا حیث یطلع قرن الشیطان»^۲. درباره نجد فرمود: «ہناک الزلازل و الفتن و منها یطلع قرن الشیطان»^۳ که محل ظهور پیامبران دروغین است و هر چه از پیامبر خواستند که دعایی درباره نجد انجام دهد، پیامبر دعا نکرد؛ چون از نجد فتنه برخاسته است. (ص ۱۴۱)

رسول خدا ﷺ در روایت دیگری می‌فرماید: «إِنِّی لَسْتُ أَحْسِی عَلَیْکُمْ أَنْ تَشْرَکُوا بَعْدِی، وَ لَکِنْ أَحْسِی عَلَیْکُمُ الدُّنْیَا أَنْ تَنَافَسُوا فِیْہَا فَتَقْتُلُوا فَتَهْلُکُوا کَمَا هَلَکَ مِنْ کَانَ قَبْلَکُمْ»^۴. پیامبر از غیب خبر داده که امت اسلام به شرک باز نمی‌گردند، اما برخی برای دنیا، دیگران را متهم به شرک اکبر می‌کنند. آنچه پیامبر از امت خود می‌ترسید، شرک اصغر، یعنی ریاست. (ص ۱۴۵)

۱. صحیح بخاری، ج ۶، ص ۴۵۰.

۲. همان، ص ۲۴۱.

۳. همان، ج ۲، ص ۴۲۲، کتاب الإستسقاء.

۴. همان، ج ۵، ص ۲۱۴، ح ۳۸۱۶.

در روایت دیگری از نبی خدا، محمد مصطفی ﷺ نقل شده که فرمود: «إِنَّ الشَّيْطَانَ قَدْ آيَسَ أَنْ يَعْبُدَهُ الْمُصَلُّونَ فِي جَزِيرَةِ الْعَرَبِ...»^۱.

و نیز فرمود: «إِنَّ الشَّيْطَانَ قَدْ يَثْسُ أَنْ تَعْبُدَ الْأَصْنَامَ بِأَرْضِ الْعَرَبِ..»^۲ که این روایات دقیقاً خلاف نظر شماسست که قائلید همه مسلمانان جهان اسلام، از جمله مردم جزیره العرب مشرک شده‌اند. (ص ۱۵۱)

همچنین روایات فراوانی درباره مدینه از رسول خدا ﷺ آورده شده که نشان از عظمت و بزرگی مدینه در طول تاریخ تا روز قیامت دارد؛ مثل «على انقباب المدينة ملائكة لا يدخلها الطاعون و لا الدجال»^۳؛ حال آنکه وهابیان می‌گویند تمام مدینه را شرک پر کرده و باید آن را از شرک اکبر پاک کرد (ص ۱۵۵).

در روایت دیگری پیامبر گرامی اسلام ﷺ فرموده است:

«لا يذهب الليل و النهار حتى تعبد اللات و العزى...»^۴ که

نشان می‌دهد در امت اسلام دیگر شرکی پدید نخواهد آمد و با آمدن اسلام بازگشتی ندارد. (ص ۱۶۰)

نویسنده کتاب، در فصل بعد به اوصاف اهل شرک می‌پردازد و می‌نویسد: آنچه از قرآن درباره شرک می‌توان فهمید، آن است که اهل شرک به اشیا یا افرادی صفت الوهیت داده و تصریح کرده‌اند که آنها اله خود هستند و اله واحد را صراحتاً انکار می‌کردند. لذا خدای متعال به آنان نهیب زد که برای من، مثل و ندّ قرار ندهید. بر همین اساس باید گفت اگر این امور شرک هم باشد، از مصادیق شرک اصغر است. عده‌ای از علما آن را از مصادیق شرک ندانسته و فقط آن را فعل حرام دانسته و برخی حکم به کراهت داده‌اند. (ص ۱۷۲)

۱. صحیح مسلم، کتاب صفات المنافقین، ح ۲۸۱۲.

۲. صحیح ترمذی، ح ۲۲۴۸ و ۵۰۸۲.

۳. صحیح بخاری، ج ۳، ص ۲۸، کتاب العمرة.

۴. صحیح مسلم، کتاب الفتن، باب تقوم الساعة حتى تعبد اللات و العزى.

آخرین فصل کتاب، اختصاص به اوصاف مسلمان دارد که شیخ سلیمان با ذکر ۵۲ روایت از رسول خدا به اثبات می‌رساند که اسلام به گفتن شهادتین ثابت می‌شود و صرف بیان شهادتین، حتی اگر به جهت ترس یا نفاق باشد، باعث احترام خون، مال، ناموس و آبروی گوینده آن می‌شود و تنها با انکار ضروری دین، این فرد از امت اسلام خارج می‌شود، آن هم به حکم مجتهد مسلم و نه به حکم کسی که در اجتهاد او شک وجود دارد. یکی از این روایات، روایت مشهور «أمرت أن أقاتل الناس حتى يقولوا لا إله إلا الله، فإذا قالوا عصموا مني دماءهم و أموالهم إلا بحقها و حسابهم على الله»^۱ است که در تمام منابع معتبر اهل سنت از جمله بخاری و مسلم آمده است. (ص ۱۷۵)

مؤلف کتاب، احادیث این بخش را بدون هیچ توضیحی ذکر کرده و شاید دلیل آن وضوح بسیار زیاد این احادیث است که خواننده خود به مضمون آن دست می‌یابد. آخرین حدیثی که سلیمان بن عبدالوهاب ذکر می‌کند، حدیث معروف «سباب المسلم فسوق و قتاله كفر»^۲ است (ص ۱۹۵)، تا به طرفداران محمد بن عبدالوهاب بفهماند آن کسی که کافر است، طبق تصریح رسول خدا، شما هستید که مسلمانان را می‌کشید، نه مسلمانانی که نماز می‌خوانند و روزه می‌گیرند و فقط ایرادشان این است که حرف شما را نمی‌پذیرند.

۱. صحیح بخاری، ج ۳، ص ۲۱۱، کتاب الزکاة؛ صحیح مسلم، کتاب الایمان، ح ۲۱.
 ۲. صحیح بخاری، کتاب الفتن؛ صحیح مسلم، کتاب البر و الصلة، ح ۲۶۱۷.